

زنان ایران در سال‌های سختی

فرناز سیفی



زنان ایران در چند سال گذشته، درگیر بحرانی چندوجهی و دردناک بوده‌اند: تحدید و سرکوب سیاسی و تبعیض اجتماعی که هر روز عیان‌تر و شدیدتر می‌شود، ناکارآمدی و بی‌کفایتی و فساد اداری، تحریم‌های اقتصادی سهمگین، و صد البته همه‌گیری کووید-۱۹ که بخت دیگری بر زندگی شد. گرچه اوضاع نابسامان زندگی همه‌ی افراد جامعه را دستخوش تلاطم می‌کند اما همیشه زنان را بیشتر از مردان تحت تأثیرات منفی خود قرار می‌دهد. زنان اولین گروهی‌اند که از بازار کار حذف می‌شوند، آرزوها و رؤیاهای آنها اولین چیزی است که بر باد می‌رود، خشونت فیزیکی و روانی و کلامی بیشتری بر زندگی آنها آوار می‌شود، اغلب مسئولیت‌های روزمره‌ی آنها سنگین‌تر هم می‌شود و منابع و امکانات‌شان هر روز بیشتر تقلیل می‌رود.

اما صدای زنان ایران، از هر گروه و باور و منش سیاسی و طبقه‌ی اجتماعی و سیاسی، در روایت این رنج غایب یا ضعیف است. در اخبار و گزارش‌ها کمتر می‌شنویم یا می‌خوانیم که شرایط دشوار این چند سال اخیر با زندگی شخصی زن ایرانی در چار دیواری خانه‌اش، نسبت‌اش با اطرافیان‌اش، رؤیاهای و آرزوهای و برنامه‌هایش، سبب خرید روزانه‌ی او، احساس امنیت روانی و جسمی‌اش، بار مسئولیت روی شانه‌های او، حق تحصیل و کار، موقعیت او در محله و جامعه، حق او بر بدن خود و ... چه کرده و چه رنج مضاعفی را بر زندگی او آوار کرده است.

سیاست و روابط بین‌الملل کماکان درگیر این کلیشه است که «رویه‌ی جنسیتی» ندارد، بنابراین وقتی پای تحریم گسترده‌ی اقتصادی وسط باشد، کمتر چیزی از تأثیر هولناک و پیچیده‌تر تحریم اقتصادی بر زندگی روزمره، سلامت جسمی و روانی می‌خوانیم. در تحلیل تأثیر تورم و فساد اقتصادی نیز، مغفول‌مانده‌ها اغلب زنان‌اند که شمار بیشتری از آن‌ها در مشاغل بازار سیاه با دستمزد ناچیز و بدون حقوق کارگر، اشتغال دارند یا اولین گروهی‌اند که در نتیجه‌ی اوضاع نابسامان اقتصادی، از بازار کار حذف می‌شوند. نابسامانی و فشار اقتصادی، روابط افراد را دستخوش تغییر می‌کند و اغلب به سرعت سلسله‌مراتب تازه و توأم با تبعیض بیشتری را ایجاد می‌کند. تغییراتی که حتی چهار دیواری خانه را بی‌نصیب نمی‌گذارد، اولویت‌بندی‌ها در خانه تغییر می‌کند و زنان در موقعیت فرودست تازه‌ای قرار می‌گیرند.

از زنان ایرانی ساکن کشور درخواست کردم تا روایت خود را از تأثیر هولناک اوضاع چند سال اخیر برای من ارسال کنند. بیش از صد روایت از گوشه‌وکنار کشور و از زنانی از قشرهای مختلف اجتماعی به دستم رسید. روایت‌هایی تلخ که پرده از تأثیرات پنهان ریز و درشتی برمی‌داشت که برخی برای من که سال‌هاست درباره‌ی وضعیت زنان جهان می‌خوانم و می‌نویسم، تازه بود و به مراتب دردناک. فشارهایی که روی هم تلنبار شده و یکدیگر را تشدید می‌کنند هیچ گوشه‌وکناری از زندگی زن ایرانی را در امان باقی نگذاشته‌اند. این جمع‌بندی مختصری است از برخی ابعاد رنجی که زنان ایرانی در خاموشی تحمل می‌کنند.

آرزوهای برپادرفته

دریا، ۲۷ ساله، از روستای کوچک آذری با ۱۰۰ خانوار در شهرستان میاندوآب، نوشت: «بعد از هفت سال که پشت کنکور بودم، دانشگاه قبول شدم. اما کرونا آمد و نتوانستم به دانشگاه بروم. دانشگاه رفتن برای من مثل دری برای خروج از وضعیت زندگی‌ام، محیط ایزوله و آزاردهنده و محدودیت‌هایش بود. در این وضعیت نابسامان اقتصادی، نتوانستم حتی شغلی پیدا کنم تا دست‌کم با کار کردن، آینده‌ای برای خودم داشته باشم. وقتی مدام باید به ارزش پول‌مان، به دوییدن‌های بی‌هدف، ابهام و ترس از آینده فکر کنم، وحشت‌زده می‌شوم.»

آنچه دریا روایت می‌کند، وضعیت دلخراشی است که وجه مشترک بسیاری از روایت‌هایی بود که به دستم رسید: زنان اکثراً جوانی که سعی می‌کردند تا زمینه را برای خروج از محیط بسته‌ی شهرهای کوچک یا خانواده‌های سخت‌گیر خود فراهم کنند و با تلاش برای ادامه‌ی تحصیل یا یافتن شغل، روزگار بهتری را بگذرانند، اما آرزوی بسیاری از آن‌ها ناگهان دود شد و دور. وقتی فشار اقتصادی کمرشکن می‌شود، اغلب این بودجه و سهم زندگی زنان است که تقلیل می‌یابد.

زنی ۲۱ ساله، ساکن مشهد، نوشت: «یک سال تمام، هر روز و هر شب، پشت صندلی‌ها و کف زمین کتاب‌خانه، تمام وقت و انرژی‌ام را گذاشتم تا در کنکور قبول شوم و این قبولی راه نجاتی بشود از تبعیض و تحقیر و رنج خانه. نتیجه هم گرفتم، هزار کیلومتر آن‌طرف‌تر از خانه‌ای که فقط اسباب رنج‌ام بود، دانشگاه قبول شدم. اندکی استقلال داشتم، کمی پول، تفریح و دوری از آدم‌هایی که هر لحظه در کار له کردن من نبودند. با شروع همه‌گیری کرونا، ناچار برگشتم خانه. حالا دوباره در این خانه افسرده‌ام و قرص می‌خورم، برای هر تصمیم و انتخاب و آرزو و هدفی هر روز تحقیر می‌شوم. بارها تلاشم برای پیدا کردن شغل، بی‌نتیجه مانده است. بار آخر که برای منشی‌گری درخواست دادم، مردک صاحب دفتر مثلاً «سهواً» دستش به بدن‌ام خورد. دیگر امیدی به یافتن شغل هم ندارم و ماه‌هاست به بی‌پولی خو گرفته‌ام. آینده از همیشه نامعلوم‌تر است، هر روز افسرده‌تر از دیروز فکر می‌کنم که همه تلاش و درس خواندن، دو سال در شهر غریب در فلاکت و تنهایی تاب آوردن و زحمت کشیدن، دود شد و رفت هوا و دیگر هیچ‌وقت روی استقلال و آزادی را نخواهم دید. دوباره برگشته‌ام سر خط.»

به خطر افتادن سلامت جسمی، بهداشتی، و روانی زنان

فشار اقتصادی، سبب خانوار را کوچک‌تر می‌کند. اما اغلب آنچه به چشم می‌آید هزینه‌های کلان‌تر است یا هزینه‌هایی که با بچه‌ها و خرج‌های اصلی خانه گره خورده است. در این میان، هزینه‌های دیگری هم هست که با زنان گره خورده است. این هزینه‌ها اغلب زودتر از هر چیز دیگر از سبب خانوار بی‌سروصدا حذف می‌شوند و دیگر اعضای خانه گاه اصلاً متوجهی حذف این هزینه‌ها هم نمی‌شوند. سما، ۳۷ ساله، از تهران دست روی یکی از این هزینه‌ها گذاشت: «سال‌هاست که با حساسیت پوستی مواجه‌ام. جز اندک محصولات آرایشی و بهداشتی که ویژه‌ی این وضعیت پوستی آسیب‌پذیر است، نمی‌توانم از چیز دیگری استفاده کنم. تمام این محصولات از مارک‌های خارجی‌اند که یا دیگر اصلاً وارد نمی‌شوند یا اگر پیدا شوند، چنان قیمت سرسام‌آوری پیدا کرده‌اند که به شوخی و تلخی می‌گویم باید یک کلیه‌ام را بفروشم تا بتوانم از پس خرید یک کرم پوست بریبایم. چند محصول ساخت ایران را امتحان کردم اما فقط وضعیت پوست‌ام را بدتر کردند. دیگر تن دادم که با پوست ملتهب و پوسته‌شده زندگی کنم. دیگر رغبت ندارم به صورت خودم در آینه نگاه

کنم. من شاغلام، هرگز فکر نمی‌کردم که درآمد آن‌چنان در برابر این تورم و فشار اقتصادی ناچیز شود که از پس هزینه‌ی خرید یک کرم پوست هم برنیایم.»

روایات‌های زنان سرشار بود از قصه‌های پر غصه‌ی داروهای بی‌کیفیت جلوگیری از بارداری که همان هم گاه به سختی پیدا می‌شود. بسیاری از افزایش مشکلات روانی، از جمله افسردگی و اضطراب، مستأصل شدند. دسترسی‌شان به داروهای روان‌درمانی به دلیل افزایش قیمت کمتر شده و از این گلايه می‌کنند که گاه انواع ایرانی این داروها کارآمدی سابق را ندارد و همان هم به دشواری پیدا می‌شود. زنان مثل سابق فرصت و امکان مراجعه به پزشک و انجام آزمایش‌های ضروری از جمله معاینه توسط پزشک زنان، رسیدگی به مشکلات پوستی و هورمونی را ندارند و توان مالی‌شان برای تهیه‌ی محصولات مرغوب‌تر کاهش یافته است.

یکی از دیگر چیزهایی که در سکوت «حذف» شده و اغلب دیگر اعضای خانواده اصلاً متوجه آن نشده‌اند، محصولات مرتبط با بهداشت قاعدگی زنان است. در پیام‌هایی که دریافت کردم، دست‌کم شش زن از شهرهای مختلف ایران به این معضل پرداختند. نرگس، ۲۹ ساله از زنجان، نوشت: «قیمت نوار بهداشتی خارجی که سال‌ها استفاده می‌کردم ناگهان چنان سر به فلک زد که معلوم بود باید از هزینه‌ها حذف شود. سراغ محصولات ایرانی رفتم. همان ماه اول، پوست اطراف واژن پر از جوش‌های ریز شد و خارش. وقتی ماه دوم هم این وضعیت رخ داد، دکتر رفتم و معلوم شد به جنس نامرغوب نوار بهداشتی ساخت ایران حساسیت دارم. هر ماه بجز دردهای جسمی و روانی عادت ماهیانه، با این گرفتاری بد هم مواجه‌ام. جوری شده که با وحشت منتظر عادت ماهیانه بعدی‌ام. حتی کسی اهمیت این مسئله را هم متوجه نمی‌شود. دو بار به همسرم گفتم و با کلافگی پاسخ‌اش این بود که وسط این همه مشکل و قسط‌خانه و هزینه‌های بچه که از پس‌اش بر نمی‌آییم، این هم شد مشکل؟!»

فرسودگی و خستگی مفرط از کار بسیار

زنان بسیاری نوشتند که برای کسب درآمد بیشتر نه تنها باید بیش از گذشته کار کنند و شغل دوم نیمه‌وقت دیگری برای خود دست‌وپا کنند بلکه مسئولیت‌های آن‌ها در خانه نیز به علت همه‌گیری ویروس کرونا و کوچک‌تر شدن سبد خانوار، سنگین‌تر از همیشه شده است. ناهید، ۴۰ ساله از اراک، نوشت: «ناگهان دیدم که در کنار همه‌ی امور خانه که همیشه بر دوش من بود، باید دو بچه‌ی ۱۲ و ۸ ساله را در خانه درس بدهم، سرگرم کنم، مراقب‌شان باشم که مریض نشوند. با این هزینه‌های کمرشکن، شغل دولتی خودم و همسرم دیگر کفاف این همه مخارج را نمی‌داد. در کنارش کارهای کوچک دیگری را پذیرفتم و بعد از ساعت کاری انجام دادم تا درآمد بیشتری داشته باشم. من خسته‌ام، ماه‌هاست که یک دل سیر نخوابیدم،

دوباره سراغ عادت سیگار کشیدن رفتم که با سختی ترک کرده بودم، احساس خجالت می‌کنم که باز سیگار می‌کشم و از سر گرفتن این عادت را از همسر و بچه‌هایم قایم کرده‌ام. مدام حس می‌کنم که بی‌حالت‌ام و بابت کوچک‌ترین چیزی می‌توانم از کوره در بروم. گاهی اوقات وقتی یکی از پسرهایم صدایم می‌زند و «مامان‌گویان» به سراغم می‌آید، دلم می‌خواهد که در خانه را باز کنم و فقط بیرون بزنم و بروم. کجایش مهم نیست. هم‌زمان عذاب وجدان می‌گیرم که گاهی حوصله‌ی بچه‌هایم را ندارم. نمی‌دانم تا کی می‌شود چنین وضعی را تحمل کرد و تا کی جان‌ام می‌کشد. هر روز تحلیل می‌روم و آینده از همیشه سیاه‌تر به‌نظر می‌رسد.»

یکی از دیگر چیزهایی که در سکوت «حذف» شده و اغلب دیگر اعضای خانواده اصلاً متوجه آن نشده‌اند، محصولات مرتبط با بهداشت قاعدگی زنان است.

زن دیگری، از عرب‌های خوزستان، نوشت: «کارگاهی که شوهرم در آن کار می‌کرد، ورشکسته شد. قبلاً تفننی و برای کمک به هزینه‌ی خانه گاهی سفارش خیاطی قبول می‌کردم. بعد از بیکاری شوهرم، ناچار شدم که خیاطی را به شغل دائم تبدیل کنم. شوهرم عصبی و بی‌حوصله یا یک گوشه می‌نشیند و کمکی نمی‌کند، یا بیرون از خانه معلوم نیست کجاست. من باید از پنج صبح بیدار شوم، بشورم و بپزم و جمع کنم و به بچه‌ها برسم. هر ساعت روز هم بساط خیاطی را دستم بگیرم و بدوزم و سوزن بزنم. شب که بچه‌ها و شوهرم می‌خوابند، تازه اصل کار خیاطی‌ام شروع می‌شود. چند ساعت پشت سر هم می‌برم و می‌دوزم. گاهی از خستگی کنار همان چرخ خیاطی بیهوش می‌شوم. مدام خسته‌ام و کم‌خواب. دیگر جان‌ام این وضعیت را نمی‌کشد. هر چه می‌دوم، باز آب و نان کم است، هشت‌مان گرو نه و خرج بچه‌ها بیشتر.»

فشار کاری که در همه‌گیری کووید-۱۹ بر زنان تحمیل شد، واقعیتی جهانی است. گرچه جمهوری اسلامی ایران در برنامه‌ی سنجش میزان کار بی‌جیره و مواجب خانگی زنان زیر نظر سازمان ملل متحد شرکت نکرد، اما آمار جهانی نشان می‌دهد که تقریباً در همه‌ی کشورها حجم کار خانگی زنان در همه‌گیری کرونا، چند برابر شده و این زنان‌اند که روزانه ساعات بیشتری را صرف رسیدگی به درس و مشق بچه‌ها و حجم انبوه کار خانگی و بشور و بساب تحمیلی و مراقبت از دیگر اعضای خانواده می‌کنند. بسیار محتمل است که وضعیت و حجم کار خانگی زنان ایران نیز در همه‌گیری کووید-۱۹ به میزان چشمگیری افزایش یافته باشد.

زنایی که در بخش بهداشت و درمان اشتغال دارند، با دغدغه‌ها و نگرانی‌ها و فرسودگی‌های دیگری نیز مواجه‌اند. سازمان بهداشت جهانی می‌گوید که ۲۴ میلیون نفر از ۲۸/۵ میلیون پرستار و ماما در سراسر جهان را زنان تشکیل می‌دهند. تحقیق دیگری درباره‌ی ۱۰۷ کشور جهان نشان داد که 70 درصد از نیروی شاغل در بخش بهداشت و درمان را زنان تشکیل می‌دهند.

زن پزشک جوانی که مایل به ذکر نامش نبود، نوشت: «من زنی پزشک هستم که در حال گذراندن دوران طرح هستم. معمولاً ما را برای طرح به مناطقی از کشور می‌فرستند که گاه سطح فرهنگ عمومی در

مواجهه با زنان پایین‌تر است. بارها و به کرات از سوی مردان مسئول یا گاهی بیماران در حین کار با انواع آزارهای کلامی، روانی، جسمی و متأسفانه جنسی روبه‌رو شده‌ام. دست ما به هیچ‌جا بند نیست. حتی اگر اعتراض کنیم، کسی از ما حمایت نمی‌کند. چون این‌جا همه یکدیگر را می‌شناسند و پشت هم درمی‌آیند. با شروع کرونا، حجم کار ما چند برابر شد و کمبود پزشک بود. مشکل این‌جاست که شبکه‌ی بهداشت و درمان می‌خواهد با کمترین هزینه و نیرو، بحران عظیمی مثل کرونا را مدیریت کند و برایش مهم نیست که به ما پزشکان و پرستاران چه فشار وحشتناکی وارد شده. شیفت‌های تحمیلی اضافه که اگر قبول نمی‌کردیم، برای ما تبعات قانونی سنگینی داشت. من واقعاً دیگر نمی‌توانم از پس این حجم کار بریبایم. وزن زیادی از دست دادم، دچار ریزش موی شدید و کم‌خونی شدم. سلامت ما در کادر درمان برای هیچ‌کس اهمیتی ندارد. شاید بعضی‌ها بگویند خب پولش را گرفتی و کارت را انجام بده. حقوقی که برای هفته‌ای ۹۶ ساعت کار به من می‌دهند، ۱۰ میلیون تومان است که به خط فقر هم نمی‌رسد. اکثر کادر درمان را ما زنان تشکیل دادیم. این فشارهای جسمی و روانی که دارد به ما وارد می‌شود، در شرایطی که بسیاری از ما دور از شهر و خانواده نیز هستیم، خردکننده است. تازه ما به اصطلاح وضع‌مان بد نیست، حجم کاری پرستاران از ما پزشکان هم وحشتناک‌تر است. خواستم صدای زنان کادر درمان را برسانم، ما که داریم له می‌شویم و وضعیت‌مان برای کسی مهم نیست.»

زنانی که در چار دیواری خانه آرامش و امنیت ندارند

با کاهش منابع و امکانات اقتصادی، امنیت زنان نیز به شدت آسیب می‌بیند، انواع خشونت علیه زنان افزایش پیدا می‌کند و زنان را در وضعیت بی‌قدرتی قرار می‌دهد که هرگونه امکان و توان کمک خواستن را برای آنان پیچیده‌تر و دور از دسترس می‌کند. اکثر زنان از کاهش امنیت در محله و محیط اجتماعی زندگی خود نگران بودند. افزایش جرایم، به‌ویژه سرقت، احساس امنیت زنان را بیش از پیش مختل کرده است. در میان پیام‌های رسیده چند زن از شهرهای کوچک نوشتند که تا همین یکی دو سال پیش همیشه به عادت رایج شهرهای کوچک‌شان، وقتی خانه بودند، درهای خانه باز بود. حالا اما همیشه درها را قفل می‌کنند.

اما چار دیواری خانه هم امن نیست. تحقیقات نشان می‌دهد که اکثر زنانی که در خانه با خشونت از سوی شریک زندگی خود مواجه می‌شوند، شغل پاره‌وقت دارند یا شاغل نیستند و به طور کلی ۶۰ درصد کمتر از دیگر زنان شاغل، درآمد دارند. از سوی دیگر، وقتی فقر، فقدان امکانات شغلی، از دست دادن کار و درآمد مردان را تحت تأثیر جدی قرار می‌دهد، چرخه‌ای از خشونت علیه زنان شکل می‌گیرد. عده‌ای از مردان مستأصلی که دستشان به عامل اصلی بیچارگی و فشار اقتصادی نمی‌رسد، خشم خود را در خانه بر سر زنان خالی می‌کنند.

مهنوش، زنی ۴۵ ساله از شیراز، می‌گوید در ۳ سال گذشته، شوهری که تا قبل از آن به خشونت کلامی متوسل می‌شد، حالا بی‌محابا او را مورد خشونت جسمی هم قرار می‌دهد: «شوهرم کارش را از دست داد. همان روز دوم خانه‌نشینی، سر صبحانه چیزی را بی‌خود بهانه کرد و در چینی ظرف گره‌خوری را به سمت من پرت کرد. کبودی بزرگی روی گونه‌ی راست‌ام نشست و استخوان گونه تا مدت‌ها درد می‌کرد. یک هفته‌ی بعد از او پرسیدم که نمی‌خواهی دنبال کار تازه بروی؟ داد و فریاد راه انداخت، گلدان شیشه‌ای را از روی میز به زمین انداخت و شکاند. زندگی ما به سرعت از وضعیتی که به‌رغم فراز و نشیب، بد نبود، به جهنم تبدیل شد. هر قسط عقب‌افتاده، هر کرایه‌ی خانه‌ای که با بدبختی جور می‌شود، هر بار خرید چهارتکه مایحتاج خانه که گران‌تر از دفعه‌ی قبل است، اسباب‌تن‌لرزه‌ی من شده. چون یا مشت و ظرف و لگدی حواله‌ی من خواهد شد، یا چیزی از وسایل خانه به در و دیوار پرتاب خواهد شد یا داد و بیداد سر هیچ‌و‌پوچ. نمی‌توانم این وضعیت را ترک کنم چون بچه‌دارم و خانواده‌ای حامی هم ندارم که بتوانم دست بچه‌ها را بگیرم و بیرون بزنم. وقتی ازدواج کردیم، من دانشجو بودم. بچه‌دار که شدید همسرم خواست از دانشگاه انصراف بدهم. حالا فکر می‌کنم که اگر مدرک دانشگاهم را گرفته بودم، حداقل دست خودم پر بود که شاید بتوانم کاری پیدا کنم. همان هم نشد. همه‌ی این وضعیت جهنمی با بیکار شدن او، پیدا نکردن کار تازه و مشکلات مالی این‌طور شد.»

ترانه، زن جوان ۲۳ ساله‌ای از یزد، نوشت هرچه فشارهای اقتصادی و ناامیدی و نگرانی از آینده‌ی نامعلوم بیشتر می‌شود، پرخاشگری پدر و برادرانش افزایش می‌یابد، بی‌خود و بی‌جهت به زنان خانه‌گیر می‌دهند، داد و هوار راه می‌اندازند و زنان خانه نیز متعاقب آن بنا به جایگاه و موقعیت‌شان در خانه با زنان کم‌سن‌تر خانواده بداخلاقی و سخت‌گیری می‌کنند: «پدرم خسته و مستأصل از این‌که عمری جان‌کنده و حالا تمام دارایی و پس‌اندازش دود شده است، به مادرم پرخاش می‌کند. برادر بزرگم که کارش را از دست داده، به هر کدام از ما خواهرها که از جلوی او رد می‌شویم بی‌خود و بی‌جهت پرخاش می‌کند. پدرم سر برادرم داد می‌زند، برادرم سر مادرم داد می‌زند. مادرم که زورش به آن‌ها نمی‌رسد، سر من و خواهرم فریاد می‌زند و از کوچک‌ترین کار ما ایراد می‌گیرد. این خانه این‌طور نبود. وضعیت همیشه گل‌وبلبل نبود اما هیچ‌وقت هم این‌طور نبود که روزی بدون جنجال و پرخاشگری دو نفر از اعضای خانه شب نشود. انگار ما زنان خانه ناگهان بی‌قدرت شدیم، به حاشیه رانده شدیم و چون زورمان به مردان نمی‌رسد، به هم می‌پریم. انگار همه خسته و ناامید و عصبانی از وضعیتی که دست خودشان نیست، خشم را سر نفر بعدی که از آن‌ها ضعیف‌تر است خالی می‌کنند. تا کی می‌شود چنین وضعی را تحمل کرد؟»

بحران‌های چندوجهی روابط فامیلی را نیز دستخوش تغییر کرده است. زنانی از نقاط مختلف کشور گفتند که حتی پیش از همه‌گیری کرونا (و حالا بعد از تزریق واکسن) امکان رفت‌وآمد به خانه‌ی اقوام و آشنایان

نزدیک خود را ندارند، چون هر «دیدی، باز دیدی هم دارد» و دیگر در توان مالی‌شان نیست که مهمان دعوت کنند و به رسم رایج چند غذای مرغ و گوشت‌دار سر سفره بگذارند.

فشارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، بیماری همه‌گیر و آینده‌ای نامعلوم‌تر از همیشه، زندگی زنان ایرانی را به تقلایی مداوم در وضعیتی بغرنج تبدیل کرده است. شبکه‌ی حمایتی آن‌ها را از همیشه کوچک‌تر کرده، تحصیلات عالی را که یکی از معدود دستاوردهای زنان ایران در دهه‌های اخیر بوده متزلزل کرده و زنان را زودتر از هر گروه دیگری از بازار کار بیرون رانده و به خانه‌ها بازگردانده است. چرخه‌ی تبعیض و خشونت علیه زنان را پررنگ‌تر و بیرون زدن از آن را سخت‌تر کرده است. در چار دیواری خانه نیز زنان به عقب رانده شده‌اند، احساس امنیت شخصی و جمعی‌شان کاهش یافته و بیش از گذشته آسیب‌پذیر شده است. صدای آن‌ها در روایت‌های رایج از فشاری که ایرانیان تحمل می‌کنند، غایب یا ضعیف است.

همیشه یک روایت هست که رهایت نمی‌کند، پشت سر ذهنت رژه می‌رود و همچون خنجری در سینه فرو می‌رود. این نوشته را با روایتی به پایان می‌برم که مادری مصیبت‌دیده فرستاده است: «از زیرزمینی ۴۰ متری در تهران که ۵ میلیون تومان پول پیش داده بودیم و ماهیانه ۴۰۰ هزار تومان اجاره می‌دادیم، ناچار شدیم بلند شویم. در تهران دیگر جایی پیدا نشد، رفتیم ملارد در کرج جایی را گرفتیم. دو پسر عباس و ابوالفضل برگشتند تهران، شب‌ها در همان مغازه‌ای که کار می‌کردند، می‌ماندند. بعد از دو ماه ابوالفضل بازداشت شد و ترس تمام وجودم را گرفت. به عباس گفتم برگردد کرج و دیگر به تهران نرود. مدتی بیکار بود، خودم جایی کاری به عنوان نظافت‌چی پیدا کردم و رفتم. آن خانم گفت که پسرش برای کارگاه کارتن‌سازی‌اش دنبال کارگر می‌گردد. پسر عباس را فرستادم و آنجا کاری گرفت. دو نفری جان می‌کنیم و خرج خانه را یک‌جوری درمی‌آوردیم و خرجی ابوالفضل را هم در زندان می‌فرستادیم. پدرشان هم اصلاً معلوم نبود کجاست. یک روز در میان یا در راه زندان بودم یک روز در راه دادگاه، زندگی هر روز سخت‌تر می‌شد. یک روز نزدیک غروب عباس زنگ زد و پرسید که مامان کجایی؟ گفتم کارم تمام شده و دارم می‌آیم. نزدیک خانه بودم که همسایه‌مون زنگ زد که کجایی؟ هرچه زودتر خودت را برسان. بیست دقیقه‌ی بعد که رسیدم، دیدم کوچه و دم خانه پر از آدم است و صدای ضجه‌ی دخترم می‌آید. رسیدم و دیدم عباس، پاره‌ی تنم، خونین و مالین در حیاط افتاده. هیچ‌وقت نفهمیدیم که چه شد و چرا کشته شد. کرایه‌ی همان خانه هم بعد از مرگ عباس دیگر در توان‌مان نبود. بلند شدیم و حالا در یک خانه‌ی ۲۰ متری زندگی می‌کنیم. ابوالفضل باز در تهران کاری دست‌وپا کرده و شب‌ها هم همان‌جا می‌ماند و خرج ما را می‌دهد. پادرد خودم دیگر جوری شده که نمی‌توانم بروم خانه‌ی مردم را نظافت کنم. بابای این بچه‌ها معلوم نیست کدام گوری رفته است. همیشه می‌گفتند آخر سختی، بالاخره خوشی است. ما هیچ خوشی ندیدیم، کاش برای هیچ‌کس دیگری چنین بلاهایی رخ ندهد، سوز جگر، انسان را از پا می‌اندازد.»